

جامعه‌شناسی ایران: خودمختاری و بومی شدن

نوح منوری^۱

چکیده

در ارزیابی علوم، تنها جنبه کارایی عینی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو، علوم طبیعی نسبت به علوم انسانی از ارزش بیشتری برخوردار است، زیرا نتایج خود را به صورت عینی نشان می‌دهد. هدف این مقاله نقد این روش و ارائه پیشنهادی دیگر است. در این مقاله از نظریه میدان‌های «پیر بوردیو» با رویکردی هنجاری استفاده شده است تا از خودمختاری میدان علم به طور عام و میدان جامعه‌شناسی به طور خاص دفاع شود. نظریه سه جهان «کارل پوپر» به دلیل اهمیتی که برای شکل گرفتن فضایی عینی و متکثر برای علم قائل است و تعریف «رضا داوری» از بومی شدن علم نیز مطرح شده است. هرگونه سودمندی و اثربخشی جامعه‌شناسی منوط به شکل گرفتن و خودمختاری میدان جامعه‌شناسی است. بحث درباره خودمختاری جامعه‌شناسی به معنای نادیده گرفتن سودبخشی جامعه‌شناسی نیست. هدف آن است که جامعه‌شناسی توانمندی لازم را برای انجام وظایفی که بر عهده دارد، به دست آورد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی، بومی شدن، خودمختاری، میدان علم، ارزیابی علم

^۱ کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران monavary@ut.ac.ir

روش مرسوم در ارزیابی شاخه‌های گوناگون علوم، اعم از طبیعی و انسانی، ترسیم کارکردهای مثبت آن علم در جامعه و نتایج مفیدی است که از آن حاصل می‌شود. مطابق این نوع ارزیابی، علوم مختلف بر مبنای تأثیری که در حل مشکلات متعدد و ملموس در زندگی اجتماعی انسان‌ها دارند، ارزش‌گذاری می‌شوند. طبیعتاً این ارزش‌گذاری نه لزوماً در سطح سیاست‌گذاری‌های کلان بلکه در سطح جامعه و در میان مردم نیز دیده می‌شود. همچنین، میان علوم طبیعی و علوم انسانی از این لحاظ تمایز گذاشته می‌شود، زیرا علوم طبیعی، نتایج عملی سریع‌تر و ملموس‌تری ارائه می‌دهند. این مسئله برای کشور در حال توسعه‌ای مانند ایران که پیوسته در سده‌های اخیر به دنبال جبران عقب‌ماندگی‌های فناورانه خود بوده است، سخت جذاب و مفید بوده و اهمیت بیشتری دارد. همان‌گونه که می‌بینیم علوم فنی و مهندسی بخش مهمی از نظام آموزشی کشور را به خود اختصاص می‌دهد.

این دیدگاه با تلقی جدید از علم در قرون اخیر ملازمت دارد و سرانجام به شکل تأکید محض بر جنبه عملی علم نمایانگر می‌شود:

«در سده‌های ۱۶ و ۱۷ با وجود تأثیر یونانی که هنوز از دورهٔ رنسانس به قوت خود باقی بود، شاید کنجکاوی عقلی نیروی اصلی به شمار می‌آمد. از آن پس ضرورت نیازهای فنی و نظامی و اقتصادی چنان رشدی کرده که کنجکاوی عقلی در مرتبهٔ دوم اهمیت قرار گرفته است. رقابت حکومت‌های جدید در دست یافتن به رازهای علمی شباهت بسیاری به هم‌چشمی طبقات حکومت‌گر باستان دارد. علم به منزلهٔ عامل مؤثر در ثروت و قدرت نزد مردم ارزشمند شناخته شده است و اکنون با صنایع، بمب‌سازی، بهداشت و کودساختگی پیوند بسیار گسترده‌ای دارد، اما جای آن در کنار دین، فلسفه و هنرها یا در میان عناصر تمدنی مساعدکننده فراموش شده است...» (هال، ۱۳۸۳: ۳۷۳).

این تلقی و ارزیابی از علم، در حوزهٔ علوم انسانی نیز تعمیم یافته است. بر این اساس، اگرچه در ایران توجه سازمان‌ها و ادارات دولتی به علوم انسانی، دیر و با تأخیر بوده است، از علوم انسانی انتظار می‌رود مشکلات عملی را حل کند تا بتواند به آسانی به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تبدیل شود. نگاهی به برخی از همایش‌های علوم انسانی در ایران این نکته را تأیید می‌کند.^۱

اگرچه این نوع موضوع‌گیری در برابر علم اشتباه نیست، اما چنانچه نوعی «عملگرایی سطحی» بخواهد به عرصه‌های تولید علم حاکم شود، حاصل آن هر چه بیشتر نادیده گرفتن پژوهش‌های بنیادی در شاخه‌های مختلف علوم انسانی است؛ تحقیقاتی که به اصلی‌ترین مسائل نظری علم می‌پردازد، و مبنای محکمی برای رشد و پیشرفت آن شاخهٔ علمی می‌شود. با بهره‌گیری از این پژوهش‌ها می‌توان علوم انسانی را در ایران از قید تقلید و ترجمهٔ صرف کتاب‌ها و مقالات خارجی رها کرد و به یک «علم بومی» آن‌چنان که شایسته باشد، رساند.

دیدگاه نظری این مقاله، استفاده از نظریهٔ میدان‌های پیر بوردیو^۲ برای توصیف و تحلیل وضعیت جامعه‌شناسی در ایران است. کتاب دربارهٔ تلویزیون و سلطهٔ ژورنالیسم مثالی از کاربرد نظریهٔ میدان‌های بوردیو در حوزهٔ روزنامه‌نگاری است. او در این کتاب توانسته است به مسائل متعددی از قبیل نوع روابط درون میدان ژورنالیسم، مناقشات بر سر اعتبارات موجود در این میدان و نتایج و تبعات این مناقشات بپردازد.

با ارائهٔ این طرح می‌توان به اصلاح برخی مفاهیم (از جمله بومی شدن) و ارائه راه حل برون‌شد از برخی مشکلات جامعه‌شناسی ایران پرداخت. با توجه به انتظارات روزافزونی که افراد خارج از حیطهٔ علم از علوم اجتماعی در ایران دارند، طرح این گونه مباحث ضمن مشخص کردن جایگاه جامعه‌شناسی، اهداف و وظایف آن، به شکل‌گیری فضای بحث دربارهٔ آینده این رشته و سیاست‌گذاری‌های پیرامون آن کمک می‌کند.

۱ برای نمونه می‌توان به همایش ملی شهرداری به عنوان نهاد اجتماعی، همایش ملی بهداشت روانی دانشجویان، همایش ملی پلیس، فرهنگ نظم و امنیت و همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران اشاره کرد.

مبانی نظری و روشی

تعریف میدان نزد بوردیو به این صورت است:

«میدان، یک فضای اجتماعی ساخت یافته یا یک میدان از نیروهاست، که درون آن با افراد دارای استیلا و افراد زیر استیلا، با روابط پیوسته و پایدار و با نابرابری‌هایی که درون این میدان اتفاق می‌افتد، سر و کار داریم. این میدان، در عین حال یک میدان مبارزه برای تغییر یا حفظ میدان نیز هست. هر کس درون این جهان، درگیر رقابتی می‌شود که موضوع آن به دست آوردن قدرت (نسبی) بیشتری است که در دست دارد، و از طریق موقعیت او درون میدان، و در نتیجه از طریق استراتژی‌هایش مشخص می‌شود» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۵۷).

بوردیو میدان را شبکه‌ای از روابط می‌داند که میان جایگاه‌های عینی درون میدان وجود دارد. این روابط که جدا از آگاهی و اراده فردی وجود دارند، کنش‌های متقابل یا پیوندهای ذهنی میان افراد نیستند. جایگاه‌های این شبکه را عوامل انسانی و نهادهای اجتماعی (ریترز، ۱۳۸۴: ۷۲۴) اشغال می‌کنند. کاربست مفهوم «میدان» نزد بوردیو حائز اهمیت است، زیرا ضمن توصیف دقیق‌تر مناسبات میان افراد نزدیک و شبیه به هم در یک حیطه، برای درک و توضیح ساز و کارهای شکل دهنده روابط درون میدان، نتایج و محصولات این روابط و تأثیر متقابل میدان‌های گوناگون نیز به کار می‌رود. به این ترتیب (در این مقاله) جهان جامعه‌شناسی خرده‌کیهانی در نظر گرفته می‌شود که قوانین خاص خود را دارد و با روابط جذب‌کننده یا دفع‌کننده نسبت به خرده‌کیهان‌های دیگر تعریف می‌شود. بوردیو معتقد است: «اینکه بگوییم چنین جهانی خودمختار است و قانون خاص خود را دارد، به این معنی است که آنچه در آن می‌گذرد، نمی‌تواند به صورت مستقیم از طریق عوامل بیرونی درک شود» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۵۵). تأکید او در این نقل قول بر این است که نمی‌توان تأثیرات جامعه‌شناسی را تنها با مطالبات و نیازهای بیرونی تبیین کرد، بلکه شناخت آنچه در درون میدان جامعه‌شناسی می‌گذرد، مورد نیاز است. همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، اهمیت این نگرش در این است که بتوان به برخی ملزومات شکل‌گیری فضای مناسب برای عملکرد صحیح جامعه‌شناسی دست پیدا کرد و برخی کلیشه‌های رایج و نادرست را از میان برد. به عبارت دیگر، نگاه این مقاله، صرفاً توصیفی نیست بلکه هنجاری و در جهت ارائه توصیه‌هایی برای جامعه‌شناسی در ایران است.

استفاده از مفهوم میدان برای طرح مباحث هنجاری در مقابل دو رویکرد بیرونی و درونی قرار می‌گیرد. رویکرد درونی، عرصه جامعه‌شناسی را با تمرکز بر اجزای سازنده‌اش (مانند افراد، نهادها و نظریه‌ها) و جدا از محیط پیرامونش می‌شناسد. رویکرد بیرونی، جامعه‌شناسی را صرفاً بازتابی از شرایط بیرونی (مانند روابط با دولت، اقتصاد و ساختار اجتماعی) می‌داند. در مقابل، استفاده از مفهوم میدان این برتری را دارد که حوزه جامعه‌شناسی را به اجزای آن و به شرایط بیرونی محدود نمی‌کند (ماتون^۱، ۲۰۰۵: ۶۸۸). بوردیو می‌گوید خودمختاری یک میدان مانند یک منشور، تأثیرات بیرونی را به منطبق درونی میدان باز می‌گرداند (ماتون، ۲۰۰۵: ۶۹۰). سلسله مراتب درونی میدان این فرایند را به طور ضمنی شکل می‌دهد. بنابراین، در تعارض با رویکرد درونی، نقش عوامل بیرونی را نادیده نمی‌گیرد و در تقابل با رویکرد بیرونی، به شکل سطحی و ساده با تأثیر عوامل بیرونی برخورد نمی‌کند.

نظریه میدان‌های اجتماعی ناظر بر فرایند روزافزون تمایز در جهان جدید است. میدان‌های اجتماعی گوناگون هر یک اعضای خاص خود را یا به عبارت بهتر واجدین شرایط خاصی را شامل می‌شوند. برای نمونه، اعضای میدان هنری ویژگی‌هایی دارند که به لحاظ آن‌ها تحت تأثیر این میدان قرار می‌گیرند. حال آن‌که همین اعضا اگر ویژگی‌های اعضای میدان ورزش را نداشته باشند از آن تأثیر نمی‌گیرند (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۶: ۱۶). بوردیو مفهوم میدان را به مفهوم نهاد ترجیح می‌دهد. میدان بر منازعه تأکید دارد، حال آن‌که نهاد مبین سازگاری است. موقعیت کنش‌گران در میدان و منازعه میان آن‌ها در نسبت با سرمایه‌ها تعریف می‌شود. باید توجه داشت که این منازعه، برانداخته نیست بلکه برسانده میدان است (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۶: ۲۰).

از نظر بوردیو میدان علمی (در اینجا جامعه‌شناسی)، یکی از میدان‌های تولید فرهنگی از جمله میدان ادبی، میدان

هنری، و میدان ژورنالیستی است. او می‌گوید: «حوزه‌های تولید فرهنگی به کسانی که در این زمینه فعالند، یک فضای مقدورات را پیشنهاد می‌کنند که این فضا با تعیین حدود دنیای راه حل‌ها، مستندات فکری، نقاط نشانی روشنفکری (گاه شامل نام‌های شخصیت‌های روشنفکر)، و خلاصه به وسیله تمامی اجزاء یک سیستم هماهنگ‌کننده که برای حضور در چنین بازیای باید در ذهن - و نه لزوماً در خودآگاه - داشت، سعی در هدایت تحقیقات آن مولدات فرهنگی دارد. بودن یا نبودن تحت هدایت این فضا همان چیزی است که مثلاً میان حرفه‌ای‌ها و آماتورها فرق می‌گذارد» (بوردیو، ۱۳۸۹: ۸۰). آنچه بوردیو در نظریه خود دنبال می‌کند، جلوگیری از افتادن به ورطه تبیین صرفاً اقتصادی یا ماتریالیسم سطحی است. از این رو، در تحلیل خود بر روابط عینی درون یک میدان که ساختار آن را می‌سازد و کشف روابط قدرت ناپیدایی که در یک میدان جریان دارد و افزودن قدرت نمادین تأکید می‌کند.

بنابراین، میدان جامعه‌شناسی مانند دیگر میدان‌های تولید فرهنگی، مکانی برای یک منطق خاص است که از خلال الزامات و کنترل‌های متقاطع که به یکدیگر وارد می‌شوند، سر بر می‌آورد. رعایت این الزامات (که گاه در قالب اخلاق حرفه‌ای عنوان می‌شود) مایه خوش‌نامی و اعتبار است. این نگرش در مقابل نگاه «مدیریتی» به جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد که در آن جامعه‌شناسی چیزی بیش از یک ابزار برای شناسایی و حل مشکلات اجتماعی نیست و باید در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری (آن هم به شکل سرفصل‌ها و راهکارهای متعدد و متناهی) نمود یابد. با این نگاه جایی برای تقویت مناسبات درونی میدان و اهمیت دادن به اعتبارات نمادین درونی و برای تأملات نظری (که با واژه خشونت‌آمیز و غیرمنطقی «غیرکاربردی» بیان می‌شود) باقی نمی‌ماند. به بیانی دیگر (غیر از تعبیر بوردیو)، جامعه‌شناسی باید بتواند «جامعه علمی» خود را در بهترین حالت شکل دهد و از روابط و ارزش‌های درونی این جامعه علمی باشد تا راهی برای تغییر و دگرگونی در جامعه‌شناسی باز شود.

مفاهیمی نو برای ارزیابی

اگرچه معمولاً با برخی مفاهیم و ایده‌های تکراری و کلیشه‌ای به ارزیابی وضعیت علم به طور کلی (و در اینجا جامعه‌شناسی) می‌پردازیم، اما نظریه میدان‌ها این مزیت را دارد که معیارهای تازه‌ای برای این ارزیابی پیش روی ما می‌گذارد. به طور کلی، مفاهیمی چون پیشرفت و کاربردپذیری نمایانگر مطلوبیت یک علم هستند. بر این اساس، یک رشته علمی باید در کاربردها و نتایج عینی خود پیشرفت مناسبی داشته باشد و بتواند سودمندی خود را ثابت کند.

به این ترتیب و با در نظر گرفتن میدان جامعه‌شناسی، الزامات خاصی برای این علم حاصل می‌شود که اگرچه می‌تواند باعث پیشرفت و کاربردپذیری شود اما در نقطه مرکزی ارزش‌گذاری قرار نمی‌گیرد. برای نمونه، در این دیدگاه، رسالت یک جامعه‌شناس را نباید تعهدی سخت و دست و پاگیر (و عمدتاً غیرمفید) برای حل مسائل اجتماعی تلقی کرد بلکه «رسالت پژوهشگران و دانشمندان که به‌ویژه در مورد علوم انسانی صادق است این است که دستاوردهای پژوهش را در اختیار همگان بگذارند. به قول هوسرل^۱ ما کارمندان انسانیت هستیم که دولت هزینه ما را پرداخت می‌کند تا چیزهایی را کشف کنیم» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۲۲). جامعه‌شناسی تلاش می‌کند بخش‌هایی را که در حوزه ناخودآگاهی است به حوزه خودآگاهی وارد کند، ساز و کارهایشان را نشان دهد و افراد را از آن آگاه سازد. بدین ترتیب، حل مسائل اجتماعی حاصل می‌شود و اصرار بر «کشف» حقیقت، نافی ارائه راهکار مناسب برای حل مسائل نیست. در چنین شرایطی، فرصت و فراغت کافی برای واکاوی عمق یک مسئله فراهم می‌آید و جامعه‌شناس بدون آنکه فشار بی‌مورد برای ارائه راه حل سریع را بر خود هموار کند، از سطحی‌نگری دور می‌شود.

از سوی دیگر، معیاری چون «پیشرفت» را تنها نباید پیشرفت در کاربردپذیری معنا کرد. با نگاهی درونی به جامعه‌شناسی، پیشرفت به معنای رسیدن به مطلوبیت از نظر معیارهای درونی و تخصصی جامعه‌شناسی است که می‌توان آن را با مفهوم «اصالت» بیان کرد. اصالت تن ندادن به معیارهای بیرونی اعتبار برای سنجش آنرا می‌باشد و نظریه‌های جامعه‌شناسی، به معنای تسلیم نشدن در برابر شرایط و الزامات بیرونی مهاجم به یک میدان است. با این توصیفات، آنچه می‌تواند اصالت یک میدان را حفظ کند «خودمختاری» آن است و از این منظر تلاش جامعه‌شناسان در وهله نخست باید حفظ خودمختاری میدان جامعه‌شناسی باشد.

بوردیو خودمختاری را چنین توضیح می‌دهد: «یک میدان بسیار خودمختار (برای مثال میدان ریاضیات را در نظر بگیرید)، میدانی است که در آن تولیدکنندگان مشتریانی دارند که به نوعی رقیب هم محسوب می‌شوند، یعنی کسانی که می‌توانستند به جای آن تولیدکنندگان، کشفیاتشان را انجام دهند» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۸۵). او در عبارت زیر درباره اهمیت خودمختاری می‌گوید:

«هر اندازه یک تولیدکننده فرهنگی، خودمختارتر بوده و از سرمایه خاص و انحصاراً معطوف به بازاری محدود که در آن فقط رقبای خود را دارد برخوردار باشد، به همان میزان، بیشتر می‌تواند مقاومت کند؛ و برعکس، هر اندازه او محصولاتی را برای بازاری بزرگ (همچون مقاله‌نویس‌ها، نویسندگان ژورنالیست و رمان‌نویسان دنباله‌رو) ارائه دهد، به همان اندازه آمادگی بیشتری برای همدستی با قدرت‌های بیرونی چون کلیسا، دولت، حزب و امروزه ژورنالیسم و تلویزیون داشته و تلاش می‌کند به تقاضاها و دستورات آن‌ها پاسخ مثبت دهد.» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۸۷).

خودمختاری یک میدان، فرصتی برای صاحبان تخصص در آن میدان است، که بدون نیاز به پاسخ‌گویی به افراد غیرمتخصص، به جوانب تخصصی کار خود بپردازند. جوانبی که از دید یک فرد بیرونی که تنها به نتایج عملی چشم دوخته است، احتمالاً پنهان یا حتی غیرلازم به نظر می‌آید.

اصول شکل دهنده سلسله مراتب

بوردیو میدان را اصولاً به عنوان میدان نبرد در نظر می‌گیرد. ساختار میدان تمهیداتی را برای اشغال‌کنندگان جایگاه‌های درون میدان تقویت و هدایت می‌کند. آنان این تمهیدات را به گونه‌ای فردی یا جمعی در پیش می‌گیرند تا جایگاه‌شان را حفظ یا بهبود بخشند و اصل قائل شدن مساعداًترین سلسله مراتب برای محصولاتی را بر دیگران تحمیل کنند (ریتزر، ۱۳۸۴: ۲۲۴). در نظریه بوردیو رقابت‌ها و مبارزات درونی یک میدان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. این رقابت‌ها بر سر توزیع و تصاحب سرمایه‌های درون میدان صورت می‌گیرد. میدان‌های تولید فرهنگی همواره محل مبارزه میان اصول شکل‌گیری سلسله مراتب است. به عبارت دیگر، در این میدان‌ها، افراد مختلف از اصول گوناگون ارزش‌گذاری برای تعریف سلسله مراتب و تعیین جایگاه خود در سلسله مراتب استفاده می‌کنند.

تنش‌های زیادی میان کسانی که از ارزش‌های خودمختاری و آزادی در برابر امر تجاری، سفارش‌ها، رؤسا و غیره دفاع می‌کنند و آنان که خود را مطیع نشان می‌دهند و در عوض پاداش می‌گیرند، دیده می‌شود. در اینجا از یک سو میان افراد بسیار معروف و ثروتمندی که به شدت خودنمایی کرده و به شدت نیز پاداش می‌گیرند، اما در عین حال، کاملاً مطیع هستند و از سوی دیگر، افراد زحمت‌کشی که چندان به چشم نمی‌آیند و بیش از پیش برخورد انتقادی دارند، به چشم می‌خورد (بوردیو، ۱۳۸۷: ۵۳).

بوردیو در جایی دیگر دو اصل شکل‌گیری سلسله مراتب را معرفی می‌کند. نخست اصل نامستقل^۱ شکل‌گیری سلسله مراتب که همان «موفقیت» است و بر اساس شاخص‌هایی چون میزان فروش کتاب، افتخارات، تجهیزات و غیره سنجیده می‌شود. این اصل در صورتی به طور کامل حاکم می‌شود که میدان هنری و ادبی (به طور کلی میدان تولید فرهنگی) با از دست دادن تمام استقلالش کاملاً ناپدید شود (پیروی از قوانین معمولی و رایج میدان قدرت و اقتصاد). دومین مورد، اصل مستقل^۲ شکل‌گیری سلسله مراتب است که عبارت از «میزان تخصیص ویژه» (اعتبار درونی میدان)، یعنی میزان به رسمیت شناخته شدن از طرف کسانی است که یگانه معیار مشروعیت را به رسمیت شناخته شدن از جانب افرادی می‌دانند که خود می‌شناسند (این اصل در صورتی سیطره می‌یابد که میدان تولید کاملاً از قوانین بازار مستقل گردد). هرچه یک میدان مستقل باشد، یعنی هر اندازه بتواند منطق خاص خودش را کامل تر عملی کند، به همان اندازه اصل مسلط شکل‌گیری سلسله مراتب را بیشتر به حالت تعلیق درمی‌آورد یا آن را وارونه می‌سازد. با استقلال یک میدان توازن قدرت نمادین برای تولیدکنندگان مستقل مطلوب‌تر خواهد بود و به همان میزان مرز میان «حوزه تولید محدود»

1 Heteronomous Principle

2 Autonomous Principle

که در آن تولیدکنندگان صرفاً برای دیگر تولیدکنندگان تولید می‌کنند) و «حوزه تولید برای مخاطبان انبوه» که به لحاظ نمادین مطرود و بی اعتبار است، مشخص تر و روشن تر می‌شود (جلایی پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۳۵۴).
 اصل نامستقل مطلوب کسانی است که به لحاظ سیاسی و اقتصادی بر یک میدان مسلط هستند. کسانی که اقتدار خود را در میدان نه با ارزش‌های نمادین درونی میدان، بلکه با سرمایه‌های بیرونی و از طریق تحمیل اعتبارات بیرونی و یا همراه کردن برخی از اعضای میدان به دست می‌آورند. اصل مستقل، نمایانگر نوعی استقلال نسبی از اقتصاد است و نزد کسانی مطلوب است که شکست و موفقیت در کسب اعتبارات بیرونی را در کسب اعتبار نمادین درونی میدان مؤثر نمی‌دانند. چگونگی تسلط هر یک از این دو اصل به میزان کلی استقلال میدان بستگی دارد و این‌که میدان بتواند هنجارها و قواعد خود را بر کل مجموعه تولیدکنندگان اعمال کند.

بورديو می‌گوید: «همه شواهد حاکی از آن است که در سطح خاصی از استقلال کلی، هرچه روشنفکران، در شرایط مساوی، بهره کمتری از سرمایه خاص خود داشته باشند، به همان میزان در برابر جاذبه قدرت تأثیرپذیری بیشتر دارند» (جلایی پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۳۵۷). این دسته از افراد می‌کوشند با تکیه بر قدرت‌های موجود و بیرون از میدان، علایق و منافع خود را به علایق و منافع حاکم بر میدان تبدیل کنند. آنان که کمترین استقلال را دارند (یعنی افرادی که سرمایه نمادین اندکی دارند) کمتر از دیگران در برابر تقاضاهای بیرونی مقاومت می‌کنند. آنها در برابر تحکیم «اصل مستقل شکل‌گیری سلسله مراتب» مقابله کنند و علایق و منافع خود را بر صدر می‌نشانند. از منظر دیگر، مسئله اصلی قدرت انحصاری و مشروعیت تأیید تولیدکنندگان و دستاوردها و تعیین صلاحیت جامعه شناس است.

نقض خودمختاری یک میدان

به طور کلی نقض خودمختاری یک میدان هنگامی صورت می‌پذیرد که «اعضای یک میدان به شکل آگاهانه یا ناخودآگاهانه‌ای از خودسانسوری، خود را با شرایط بیرونی انطباق دهند، بدون آنکه اصولاً نیازی به آن باشد که چیزی از آن‌ها خواسته شود» (بورديو، ۱۳۸۷: ۲۳). در جامعه‌شناسی، مشکل از آنجا آغاز می‌شود که هر فردی احساس کند می‌تواند موضوع جامعه‌شناسی را بشناسد و درباره آن نظر دهد. از این رو، بورديو می‌گوید:

«برای آن که بتوانیم خودمختاری در یک میدان را به دست بیاوریم، باید این برج عاج را بر پا کنیم، برجی که داورها و منتقدان درون آن درباره خود بیان می‌شوند؛ و حتی دست‌اندرکاران با شناخت موضوع، با یکدیگر مبارزه می‌کنند، البته مبارزه‌ای با سلاح‌ها و ابزارهای علمی، با فنون و با روش‌ها.» (بورديو، ۱۳۸۷: ۸۶).

هر میدانی بر مجموعه‌ای از پیش فرض‌ها و باورهای مشترک استوار است (که فراتر از تفاوت‌های موقعیت و عقاید قرار می‌گیرند). این پیش فرض‌ها، که نظام مقولات اندیشه و رابطه با زبان خود را نشان می‌دهند، اصولی هستند که اعضای آن میدان بر اساس آن‌ها در واقعیت اجتماعی و در مجموعه تولیدات نمادین، عمل می‌کنند. انسان‌های ناهمگنی این خودمختاری را نقض می‌کنند که از نقطه نظر ارزش‌های درونی آن میدان، یعنی ارزش‌های خاص آن، اعتبار ندارند. به همین دلیل، تمایل دارند به سراغ حوزه‌های ناهمگن با میدان خود بروند و می‌خواهند اعتبار به دست نیاورده خود را به شکلی سریع، زودرس، ناپخته و ناپیدا در بیرون از میدان خود بجویند. از این رو، مورد استقبال افراد بیرون از میدان (روزنامه‌نگاران، مدیران و سیاست‌مداران) قرار می‌گیرند و حاضرند انتظارات آن‌ها را برآورده کنند.

بورديو مبارزه با این افراد را ضروری می‌داند، زیرا ناهنجاری‌ها، یعنی قوانین تجاری و اقتصادی را وارد یک میدان علمی می‌کنند. میدان‌های دیگر، خودمختاری میدان جامعه‌شناسی را نقض می‌کنند و این مسئله «حق ورود» را در میدان جامعه‌شناسی کاهش می‌دهد. برای نمونه، تلویزیون می‌تواند کسانی را به عنوان جامعه‌شناس به اوج برساند که حق ورود خود را برای حضور در چنین حوزه‌هایی از نقطه نظر تعریف درونی آن شغل و حرفه نبرداخته‌اند. بورديو می‌گوید: «باید تلاش کنیم حق ورود در میدان‌های تولید فرهنگی را حفظ کرده و حتی گران‌تر کنیم. به نظر من اغلب بدبختی‌ها ناشی از آن است که چنین حق ورودی، بیش از اندازه پایین است» (بورديو، ۱۳۸۷: ۹۱).

منظور از به کارگیری اصطلاحی مانند «منطق»، اشاره به نهادینه شدن و بازتولید روش‌ها و ارزش‌های حاکم بر بخش

محدودی از مناسبات اجتماعی است که در تعارض با بخش‌های دیگر، خود را حفظ و یا حتی تحمیل می‌کند. بوردیو معتقد است میدان‌های ژورنالیسم، سیاست و جامعه‌شناسی از این حیث که در پی تحمیل دیدگاه خود از جامعه هستند، بسیار به یکدیگر شباهت دارند. به گونه‌ای که مقوله‌ها و دسته‌بندی‌هایی را که عوامل اجتماعی در زندگی اجتماعی خود به کار می‌برند، تعیین کنند (بوردیو، ۲۰۰۵: ۳۶). آنچه از میدان‌های بیرونی (بازار، ژورنالیسم، مدیریت، و سیاست) بر میدان‌های تولید فرهنگی اعمال می‌شود، می‌تواند منجر به نوعی ناهمگنی در آن میدان‌ها شود. به نحوی که فردی که از نقطه نظر هنجارهای درونی میدان لزوماً مورد احترام نیست، بتواند از تلویزیون یا روزنامه یا سیاست برای تغییر موازنه نیروهای درون میدان خود و دور زدن سلسله مراتب‌های درونی استفاده کند. این امر ممکن است موقعیتی را که به زحمت از عقلانیت جمعی به دست آمده است، به خطر اندازد و دستاوردهای تضمین شده و مطمئن را با منطق خود، در برابر برداشت‌های ذهنی یا درک عمومی به چالش کشد. این دخالت‌های بیرون از میدان، کاملاً این تأثیر سوء را دارند که می‌توانند افراد ناآگاه را غافل کنند. «اقتدار»ی که با ابزاری بیرون از میدان به دست کسانی می‌افتد، ساختار ارزیابی ارزش‌های درون میدان را به هم می‌زند.

بوردیو نام این شیوه‌ها را منطق «اسب تروا» می‌گذارد (بوردیو، ۱۳۸۷: ۸۲). منظور آن است که در حوزه‌های مستقل، تولیدکنندگان ناهمگنی وارد شوند که با کمک نیروهای بیرونی اعتبار به دست می‌آورند، اعتباری که نمی‌توانند از روابط درونی میدان و از همکاران و هم‌قطاران خود کسب کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها نمی‌توانند در حوزه تخصصی خود و با تخصص خود جایگاهی برای خود کسب کنند و حضور در عرصه‌های غیرتخصصی مانند رسانه‌ها، مدیریت و غیره را به حضور تخصصی ترجیح می‌دهند.

بوردیو این موضوع را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«در هر یک از میدان‌ها، مثلاً میدان دانشگاهی یا میدان تاریخی، ما با گروهی از افراد دارای استیلا و گروهی از افراد زیر استیلا - بر اساس ارزش‌های درونی میدان - سر و کار داریم. یک «تاریخ‌دان خوب»، تاریخ‌دانی است که تاریخ‌دانان خوب اعلام کنند او یک تاریخ‌دان خوب است. این امری ضرورتاً چرخه‌ای است. اما ناهمگنی، زمانی دیده می‌شود که برای مثال کسی که ریاضی‌دان نیست، نظرش را درباره ریاضی‌دان‌ها بیان کرده و در کار آنها دخالت کند؛ همچنین شخصی که به عنوان یک تاریخ‌دان شناخته نمی‌شود (برای مثال یک تاریخ‌دان تلویزیونی)، نظرش را درباره تاریخ‌دان‌ها بگوید، و نظر او پذیرفته شود. در این حالت ما با «اقتدار»ی روبرو هستیم که تلویزیون به او داده است» (بوردیو، ۱۳۸۷: ۷۹).

عوامل نقض‌کننده خودمختاری یک میدان می‌توانند به دو شیوه خودمختاری یک میدان را نقض کنند. به عبارت دیگر، می‌توانند دو بعد خودمختاری را تحت تأثیر قرار دهند: خودمختاری موضعی^۱ و خودمختاری رابطه‌ای^۲ (ماتون، ۲۰۰۵: ۶۹۷). خودمختاری موضعی ارتباط میان مواضع درون یک میدان و مواضع بیرون از میدان است. مثلاً هنگامی که یک عامل یک موضع درون میدان را از موضع بیرون از میدان (مثلاً در سیاست) به دست آورد، خودمختاری موضع میدان ضعیف است. خودمختاری رابطه‌ای ناظر بر اصول حاکم بر یک میدان است. هنگامی که نشانه‌های موفقیت در یک میدان از دستاوردهای بیرونی (مانند موفقیت اقتصادی) به دست آید، خودمختاری رابطه‌ای ضعیف است.

منطق بازار: مخاطب‌سنجی

میدان علم (به طور خاص جامعه‌شناسی) نسبت به سایر میدان‌های تولید فرهنگی (مانند هنر) کمتر وابسته به تقاضاهای عام مردمی است و از این رو کمتر با مشکل بازاری شدن روبرو می‌شود. در سال‌های گذشته در ایران شاهد پرفروش شدن برخی از کتاب‌های جامعه‌شناسی که به شیوه‌ای عامه‌پسند سطحی نوشته شده‌اند، بوده‌ایم که نمودی از تضاد میان «امر اصیل» و «امر تجاری» است. تولیدات جامعه‌شناسی می‌تواند حتی شکلی تجاری به خود بگیرد و

1 Positional Autonomy

2 Relational Autonomy

برای مصرف عمومی مردم و با هدف فروش انبوه تولید شود. این جهت‌گیری، ناگزیر زبانی ساده، سطحی و عامیانه را به تولیدات جامعه‌شناسی تحمیل می‌کند و نمی‌تواند از جنبه نظری و مفهومی چیزی به غنای جامعه‌شناسی بیافزاید. بورديو مثالی از میدان ادبی می‌آورد. در این میدان نویسندگان پیشرو، کسانی هستند که برای نویسندگان می‌نوشتنند و به وسیله نویسندگان به رسمیت شناخته می‌شوند. در نظر اینان، موفقیت تجاری زود هنگام همیشه مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا چنین موفقیتی، نشانه‌ای از سازگاری با جریان آب، پول و مواردی از این دست به شمار می‌رود. در حالی که امروزه، بازار به عنوان نهاد مشروعیت‌دهنده مطرح است. این امر را می‌توان با نهاد متأخر دیگری به نام پدیده «پرفروش» بودن نیز مقایسه کرد (بورديو، ۱۳۸۷: ۳۹). او می‌افزاید که «از لحاظ تاریخی... تولیداتی که حاصل کار افرادی از نخبه‌ترین انسان‌ها، از ریاضی‌دانان، شاعران، ادبا، فیلسوفان و غیره است، یعنی همه تولیدات فرهنگی، در مخالفت با تعادل مخاطب‌سنجی به وجود آمده‌اند؛ یعنی در برابر و در مخالفت با منطق تجاری» (بورديو، ۱۳۸۷: ۳۹). افتادن به دام مخاطب‌سنجی این خطر را به دنبال دارد که شرایط تولید این آثار ناب را با پرسش روبرو می‌کند. آثار ناب، به این ترتیب، به آثاری گفته می‌شود که نسبت به الزامات تجاری خود مختار هستند. منطق بازار و بازاریابی، خود را به صورت اصلی جدید از مشروعیت‌یابی تحمیل می‌کند و به محصولات و تولیدکنندگان این امکان را می‌دهد که به جای داوری خاص درونی میدان خود، جایگزینی به ظاهر مشروع (استقبال مخاطبان عام) را قرار دهد.

از سوی دیگر، مخاطب‌گرایی، الزاماتی است که میدان ژورنالیستی به سایر میدان‌های تولید فرهنگی تحمیل می‌کند. به تعبیر بورديو، این الزام، اثرات نظام‌مند بسیار مشابهی در تمام میدان‌ها بر جای می‌گذارد. میدان ژورنالیستی، میدانی است که خود بیش از پیش زیر سلطه مطلق تجاری است؛ «بار اقتصادی، از خلال فشار مخاطب‌سنجی، فشار خود را بر تلویزیون وارد می‌کند و از طریق تلویزیون، همین فشار بر ژورنالیسم وارد می‌شود و به دنبال آن بر همه روزنامه‌ها تعمیم می‌یابد. در عین حال از خلال بار مجموع میدان ژورنالیستی، این فشار بر تمام میدان‌های تولید فرهنگی نیز وارد می‌شود» (بورديو، ۱۳۸۷: ۷۸).

منطق مدیریت: ارائه راهکار

دانشمندان همواره احساسی از خلوص علم را در خود تقویت می‌کنند، به این معنی که علم نباید تن به خدمتکاری چیزی غیر از خود بدهد و تحت کنترل دیگر نهادها قرار بگیرد. «تمجید از علم محض به مثابه دفاع در مقابل هجوم هنجارهایی است که جهات بالقوه پیشرفت را محدود می‌کنند و ثبات و دوام پژوهش‌های علمی را، به عنوان یک فعالیت اجتماعی با ارزش، تهدید می‌نمایند» (توکل، ۱۳۸۹: ۲۰۰).

آن چیزی که مرتون^۱ «فوریت بی چون و چرای منفعت»^۲ می‌نامد در اینجا به کار ما می‌آید. توجه به هدف اولیه، یعنی پیشرفت دانش، با بی‌توجهی به نتایجی که خارج از حوزه نفع فوری قرار دارد، همراه است (توکل، ۱۳۸۹: ۲۰۲). در مورد پیشرفت هر شاخه‌ای از علم، یکی از مهم‌ترین مواردی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که آن رشته از فوریت بلافصل منفعت و الزامات عملی رها شده باشد، یعنی اینکه برای رد و قبول و نقد کاری که در آن رشته انجام می‌شود، فقط به این توجه نشود که این کار مستقیماً و در عمل چه دردی را دوا می‌کند. اگر معیار رد و قبول نظریه‌ها و کارها فقط این بود، هیچ وقت هیچ علم و هنری پیشرفت نمی‌کرد.^۳ سوبیه‌ی دیگر این مسئله، توجه به نتایج بعضاً نامطلوب علم است. تحقیقات علمی در خلاء صورت نمی‌گیرند و این فشار اجتماعی همیشه بر دانشمندان بوده است که خود را در برابر برخی نتایج نامطلوب علم مسئول بدانند، دانشمندان به این عقیده متمایلند که آثار مطلوب علم در دراز مدت پدید می‌آید.

قدرت نفوذ مدیریت‌ها (به خصوص در دولت‌ها)، خود را به شکل دیگری هم نشان می‌دهد. این‌که ادارات و

1 Merton

2 Imperious Immediacy of Interest

۳ ریاضیات از این لحاظ مثال خوبی است. چه بسا یک روش یا فرمول یا تابع ریاضی در ابتدا تنها به دلیل سادگی برخی محاسبات یا برخی کاربردهای محدود ایجاد شده باشد، اما در حال حاضر کاربردهای وسیعی در اقتصاد، مهندسی، علوم فضایی و غیره پیدا کرده باشد، از جمله لگاریتم و حساب دیفرانسیل.

سازمان‌های دولتی و غیردولتی فهرستی از «مشکلات اجتماعی» دارند که علوم اجتماعی در غالب موارد با پذیرش آن‌ها، بر آن مسئله‌سازی‌ها مهر تأیید می‌زنند. به این ترتیب تحقیقاتی در پوشش علمی قرار می‌گیرد که صرفاً به مسایل تحقیقاتی می‌پردازند (بوردیو، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

این چنین دست‌کاری در حوزه تحقیقات، اگرچه از یک جنبه می‌تواند حاشیه امنی از نظر اقتصادی برای پژوهشگران ایجاد کند، اما از طرف دیگر باعث به حاشیه رانده شدن تحقیقات مستقل می‌شود. چرا که به این ترتیب ممکن است فرصت و فراغت لازم برای تعریف مسائل شخصی از جامعه‌شناسان گرفته شود و حتی تعریف مسائل و موضوعات هم به شیوه‌های بوروکراتیک صورت بگیرد. بوردیو می‌گوید: «جامعه‌شناسان باید یاد بگیرند که چگونه از آزادی خود برای ساختن موضوعات مناسب و برای تعریف مسائل خود دفاع کنند» (بوردیو، ۲۰۰۵: ۴۱).

منطق سیاست: ایجاد هم‌نوایی

در نظر بوردیو، میدان سیاست از همه میدان‌ها مهم‌تر است. سلسله مراتب روابط قدرت و میدان سیاسی، ساختار همه میدان‌های دیگر را تعیین می‌کند (ریترز، ۱۳۸۴: ۷۲۴). سیاست در درجه اول خود را به شکل مطالبات فراگیری که از سایرین دارد نشان می‌دهد. تن دادن به مطالبات میدان سیاست، نتیجه‌اش همگن‌سازی و ابتدال و دنباله‌روی و خنثی شدن است. این امر به خصوص در جوامعی که در آن دولت اقتدارگراست بیشتر خود را نشان می‌دهد.

«گسترش تسلط یک بخش از ساخت اجتماعی، یعنی دولت، وفاداری اولیه نسبت به آن را می‌طلبد. از دانشمندان، همانند همه افراد دیگر، خواسته می‌شود تا وابستگی خود به تمام هنجارهای نهادی را که به نظر مقامات سیاسی، با هنجارهای دولت در تضاد است، کنار بگذارند» (توکل، ۱۳۸۹: ۱۹۷). این‌گونه است که وفاداری به علم در تضاد با وفاداری به دولت قرار می‌گیرد. اخلاقیات علم با قانون سیاسی ناسازگار می‌شود، مرام شغلی دانشمندان اگر در مخالفت با مرام سیاسی باشد باید نادیده گرفته شود. اخلاق علم، نظریه‌ها را بر اساس انطباق‌شان بر واقعیت ارزیابی می‌کند، در حالی که اخلاق سیاسی معیارهای دیگری برای ارزیابی نظریه‌ها ارائه می‌دهد. ثبات اجتماعی و استقلال علم، تنها وقتی به دست می‌آید که در برابر دگرگونی‌های تحمیل شده از خارج مقاومت صورت بگیرد.

در این خصوص مطالعه وضع آلمان نازی نشان می‌دهد که حذف دانشمندان به علت عدم هم‌مدلی با اهداف حزب نازی، به تضعیف علم در کشور آلمان انجامید. از سوی دیگر، ملاحظات فایده‌طلبانه، جهت‌گیری پژوهش‌های علمی را تعیین می‌کرد. اثر علمی‌ای که عملاً و مستقیماً به نفع حزب نازی بود، باید تشویق می‌شد و در رأس همه آثار علمی قرار می‌گرفت. در آن زمان، اهمیت علمی هر معرفتی در مقام مقایسه با سودمندی آن از اهمیت ثانوی برخوردار بود و آهنگ کلی ضدروشنفکری با تحقیر اهل نظر و تجلیل از اهل عمل همراه بود (توکل، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

نظریه سه جهان پوپر

طرح نظریه سه جهان پوپر^۱ در اینجا، از آن خصوص توجیه می‌یابد که پوپر در این نظریه، علم و پیشبرد آن را امری متکثر و جمعی نشان می‌دهد و این مطابق اهمیتی است که ما در این مقاله برای شکل‌گیری «جامعه علمی» در نظر گرفته‌ایم. گفتیم که «جامعه علمی»، عبارتی آشنا‌تر از مفهوم «میدان» است که بوردیو به کار می‌گیرد. هر چند با مفهوم میدان، دید وسیع‌تری نسبت به ساز و کارهای درونی و روابط بیرونی میدان به دست می‌آوریم؛ اما در این مقاله و در ارتباط با موضوعی که پیرامون آن سخن می‌گوییم، هر دو اهمیتی یکسان برای ما دارند.

پوپر در فلسفه‌ی علم خود بر روی «مسئله» و «حل مسئله» به عنوان نقطه شروع علم تأکید می‌کند.^۲ از نظر پوپر علم برای رسیدن به مقصود از الگوی آزمون و خطا استفاده می‌کند. این الگو دارای سه مرحله است: مسئله، راه‌حل‌های ارائه شده، رد و ابطال. پوپر تأکید می‌کند آنچه در این مدل سه مرحله‌ای امری اساسی محسوب می‌شود تکثر نهفته در آن است، به عبارت دیگر اگر چه بروز مسئله ممکن است به شیوه‌های فردی رخ دهد اما راه‌حل‌های انتخابی برای آن امری

1 Karl Popper

۲ لازم به تذکر نیست که آنچه پوپر می‌گوید با آنچه ما در این مقاله تحت عنوان نگاه مدیریتی به علم داشتیم متفاوت است. تأکید پوپر در این مقاله به شکل تأکیدی که ما روی کشف حقیقت داریم خود را نشان می‌دهد.

جمعی و متکثر است (اباذری، ۱۳۸۲: ۳۱۲).

پوپر سه جهان را از یکدیگر تمیز می‌دهد. جهان یک جهان اشیاء مادی است. جهان دو جهان حالت‌ها یا فرآیندهای ذهنی است. جهان سه جهان ایده‌ها و هنر و علم و اخلاق و نهادهاست. جهان سه اگرچه ساخته ذهن بشری است اما از آن استقلال دارد. رخدادهای این جهان هم بر جهان دو و هم از طریق آن بر جهان یک تأثیر می‌گذارد. مهم‌ترین اتفاقی که در جهان سه می‌افتد ارائه فرضیه‌هایی درباره مسائل مختلف و ارائه بحث‌ها و انتقادها جهت حل آن‌هاست. این بحث‌های انتقادی که در جهان سه رخ می‌دهد نخست ما را از زندان بیان‌های فردی یا دانش ذهنی خود رها می‌سازد و دوم فضایی عینی به وجود می‌آورد که در آن هر گفته‌ای می‌تواند در معرض بحث انتقادی و آزمون گذاشته شود (اباذری، ۱۳۸۲: ۳۱۳). مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود به فعل درآمدن جهان سه پوپر است. عنوان می‌شود که آزادی سخن گفتن و انتقاد کردن و امکان ارائه استدلال بهتر از اهمیت عواملی است که منجر به فعل درآمدن جهان سه پوپر می‌شود (اباذری، ۱۳۸۲: ۳۱۶). آنچه نظریه سه جهان پوپر را به بحث ما در این مقاله (لزم خودمختاری جامعه‌شناسی و مقابله با عوامل نقض خودمختاری) گره می‌زند همین جاست. اگر بپذیریم پیش برد و اطلاع یافتن از نواقص یک علم تنها از راه بحث و نقادی در میان متخصصان آن علم نشئت می‌گیرد و در یک سطح نظریه‌ها و مکتب‌ها و در سطح دیگر دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی باید بتوانند بر سر نظریه‌ها و روش‌های خود با هم رقابت کنند، ملاحظه می‌کنیم که این امر یعنی انتقاد و استدلال تنها می‌تواند در یک جامعه موجود علمی و میان متخصصان یک رشته در بگیرد. اگر تنها جامعه‌شناسی را محدود کنیم به چاپ و نشر کتاب و مقاله و ارائه و سخنرانی و تحقیقات سفارشی، در واقع همه‌ی اینها چیزی فراتر از جهان دو پوپر نیست. به عبارت دیگر اینها اظهارنظرهای شخصی است که هیچ‌گاه محل بحث و انتقاد قرار نمی‌گیرد. اگر جامعه‌شناسی تنها ابزاری در اختیار بازار، مدیریت و سیاست باشد، تماماً اعتبار و اقتدار خود را از عوامل بیرونی جستجو کند، این کم‌اعتنایی به ارزش‌های نمادین درونی میدان جامعه‌شناسی، عملاً راه را برای شکل‌گیری جهان سه می‌بندد.

بومی شدن جامعه‌شناسی

تا اینجا راجع به خودمختاری میدان جامعه‌شناسی بحث شد. حال به این سؤال می‌رسیم که خودمختاری و استقلال میدان جامعه‌شناسی چه نسبتی با بومی شدن جامعه‌شناسی در ایران دارد. بومی شدن جامعه‌شناسی مسئله‌ای است که در چند سال اخیر زیاد مورد توجه اهالی علم و اندیشه (و سیاست) کشور بوده و از آن تعابیر و تعاریف مختلفی ارائه شده است و البته کسانی هم از اساس منکر کفایت چنین مفهومی و مخالف با طرح آن هستند. اما طرح بحث بومی شدن مفید و مهم است و خود محملی برای بررسی جوانب مختلف علوم اجتماعی در ایران می‌شود. منظور ما از «بومی شدن» در این مقاله، منطبق نظر رضا داوری در کتاب «درباره علم» است. ابتدا باید گفت که بومی شدن علم از این لحاظ که علم سرکش و همه‌جایی است معنی ندارد. بلکه معنی صحیح آن قوام و دوام علم در یک زمین مناسب است (داوری، ۱۳۸۶: ۱۱۳). و باید بر این تأکید کرد که آن حلقه‌ی مفقوده توسعه و پایداری علم (که داوری از آن سخن می‌گوید) و گام اول برای حل بسیاری از مسائل علم، همین تکیه بر استقلال میدان علم است. اگر آن چنان که رضا داوری می‌گوید مشکل علم در جهان توسعه‌نیافته این باشد که علم چنان‌که باید در جای خود قرار نگرفته است؛ بنابراین آنچه باید به آن بیندیشیم این است که علم و عالم چگونه در جایگاه خود قرار می‌گیرد. داوری می‌نویسد: «می‌توان دانشجو به بهترین دانشگاه‌ها فرستاد و دانشمند پرورش داد. حتی می‌توان برای این دانشمند مراکز علمی و پژوهشی تأسیس کرد و آنها را در آن مراکز به کارگماشت، اما اگر مسائل قابل پژوهش مطرح نباشد و نداند که در چه مسائلی باید پژوهش شود و پژوهش به کار کشور نیاید، دانشمندان به تدریج دلسرد می‌شوند و مراکز پژوهشی بیشتر به تشریفات اداری و بوروکراتیک می‌پردازند» (داوری، ۱۳۸۶: ۱۱۳).

پاسخ این مشکلات نباید فردی و روانشناختی باشد (مثل اینکه بگوییم روح و فرهنگ تربیت علمی در ما وجود ندارد). اگر قرار باشد علم در ساخت کلی اجتماع، جای خود را پیدا کند و پاسخ به مسائل و مشکلات جامعه بومی باشد و پژوهش‌های علمی پاسخی برای توسعه در کشور باشد و به این ترتیب دوام و ثبات خود را تضمین کند باید بدانیم که

کار علم، آموزش صرف نیست و همچنین با بودجه و آیین نامه و تصمیم سازی های اداری نمی توان شأن علم را بالا برد. تمایز مهمی میان کسب علم و پایدار بودن آن وجود دارد. علم را نباید به مثابه یک کالا نگاه کرد، بلکه رشد و قوام علم نیاز به شرایط لازم دارد. تنها جایی علم می تواند پایدار شود که پرسش و طلب وجود داشته باشد.

رضا داوری خود به «جامعه علمی» اشاره می کند:

«جامعه علمی مجموعه ای از دانشمندان رشته های مختلف نیست بلکه نظامی است که در آن دانشمندان جای خاصی دارند و می توانند در آن جایگاه به پژوهش مورد علاقه خود بپردازند. یعنی نظام علمی چیزی ورای جمع دانشمندان است. در نظام علمی دانشمند برحسب اتفاق و برای اینکه کار انجام دهد یا صرفاً میل و علاقه علمی خود را ارضا کند به پژوهش نمی پردازد بلکه بر وفق مثال ها و شاخه های عالم علمی برای او مسائلی مطرح می شود» (داوری، ۱۳۸۶: ۱۳۷).

و اضافه می کند:

«اگر ما علم و پژوهش می خواهیم، بیش از هر چیز نیاز داریم که شرایطی فراهم سازیم که علم در آن بالاد و نتیجه بدهد. این شرایط همان جهان علم است که هنوز تلقی درستی از آن نداریم، چنان که فی المثل گمان می کنیم که این جهان با افزایش تعداد مقالات ساخته و فراهم می شود» (داوری، ۱۳۸۶: ۱۹۸).

وجود داشتن عالم علم و تثبیت آن راهی برای این مشکلات است. در این صورت می توان گفت که عالم علم شرط پژوهش علمی است و نشانه مهم آن وجود پرسش و طلب در جان دانشمندان است. یعنی عالم علم جایی است که در آن اهل علم، پرسش و طلب دارند و منتظر نیستند که برای آنان از بیرون مسائل بیاورند و پژوهش، پیشنهاد و تکلیف کنند. علم تقلیدی در همه جا می تواند وجود داشته باشد و اگر عالم علم تحقق نیابد، علم مستعدترین دانش آموختگان هدر می شود. یعنی دانشمندی که از عالم علم دور می افتند نه از دانش آن ها استفاده می شود و نه خود می دانند که با دانش خود چه باید بکنند، چنان که در وضع کنونی استعداد و توان پژوهش بسیاری از دانشمندان در رشته های مختلف علمی و فنی هدر می رود و تباه می شود (داوری، ۱۳۸۶: ۲۸۷).

اینکه مسائل علم در درون جامعه علمی صورت بگیرد، موجب توجه مناسب به پژوهش های نظری بنیادی می شود که خود پایه و اساس پژوهش های کاربردی قرار می گیرد. به علاوه اینکه از پراکندگی و اتفاقی و دستوری بودن پژوهش های علمی جلوگیری می کند و همبستگی مناسبی بین آن ها ایجاد می کند. بنابراین نظام علمی مجموعه پراکنده پژوهش ها و پژوهشگران نیست، بلکه اهتمام برای پاسخ گویی به مسائلی است که در درون جامعه علمی طرح می شود، مسائلی که قطعاً نسبت مناسبی با مشکلات جامعه دارد.

خلاصه آنکه «بومی شدن» علم تعبیری از پیدا کردن جایگاه شایسته در اجتماع و در ارتباط با سایر عناصر اجتماعی است: «علم جدید وحدت بخش اجزا و عناصر و ضامن تحقق آن ها است. علم در جایی مقام حقیقی خود را پیدا میکند که صفت وحدت بخشی و نظم دهنده گی داشته باشد» (داوری، ۱۳۸۶: ۳۶۰). رضا داوری بر آن است که علم باید از درون بالاد و بجوشد و به خاطر آن است که بر آزادی فضای علم تأکید می کند: «برای ورود و سکونت در قلمرو پژوهش علمی باید از تلقی ایدئولوژیک علم آزاد شد. علم در فضای باز تفکر به وجود می آید و در زمین تعلق به حقیقت ریشه می کند و وقتی تفکر ضعیف می شود یا در خدمت چیزی دیگر و مثلاً سیاست و ایدئولوژی در می آید افسرده و پژمرده می شود» (داوری، ۱۳۸۶: ۱۸۳).

این نگاه به بومی شدن، در مقابل نگاهی قرار می گیرد که بومی شدن علم را مربوط به محتوای آن می دانند و سعی دارند که محتوا و نتایج علم را به شکل پیشینی تعیین کنند. نگاه رضا داوری به بومی شدن علم، محتوای آن را تعیین نمی بخشد بلکه در آن بر شکل گرفتن جامعه علمی، بالیدن علم از درون و پیدا کردن جایگاه علم در جامعه پافشاری می شود.

بحث و نتیجه‌گیری

پیش از بیان، باید به سؤالات مختلفی که پیرامون بحث خودمختاری میدان علم پیش می‌آید پاسخ دهیم. یک سؤال مهم این است که چگونه می‌توان الزامی که به حفظ اصالت در این نوع تحلیل می‌شود را به گونه‌ای پیش برد که مانع از دسترسی همگانی به دستاوردهای علم نشود؟ در پاسخ باید گفت که این سؤال از مقوله «دسترسی» است نه از مقوله «تولید». آنچه ما تا کنون می‌گفتیم این بود که نوعی مخاطب‌گرایی بازاری و عملگرایی سطحی در تولید سایه نیفکند، و شرایط لازم برای تولید و توزیع بالاترین خلایق‌های علمی خدشه‌دار نشود؛ نه این‌که مانع از دسترسی همگانی به نتایج علم شویم. در واقع «همگانی کردن» را نباید در این معنای پیش پا افتاده‌ی مطابق ذائقه مخاطب تولید کردن بدانیم. طرح این مسئله به خصوص برای علاقمندان به ترویج و همگانی کردن علم می‌تواند مفید باشد. کوشش این مقاله بر این بود که با تمرکز بر تولید علم، از پیش شرط اصالت، برای پیشرفت و مفید بودن علم سخن بگوید. تمایز میان تولید و دسترسی، تمایز مهمی است و باعث می‌شود مسائل هر حیطه به گونه‌ای جدا (و البته در ارتباط با هم) طرح و پاسخ‌گویی شود. ضمن این‌که ایجاد دسترسی و همگانی کردن علم، حتماً باید در سایه تولیدات غنی علمی باشد. سؤال دیگر این است که آیا اصرار بر خودمختاری به معنای غفلت از سودمندی جامعه‌شناسی برای جامعه و ارائه دستاوردهای مشخص و مفید نیست؟ آیا با اصرار بر خودمختاری میدان علم، جامعه‌شناسی تنها محدود به جامعه‌شناسان و بحث‌های نظری و انتزاعی نخواهد شد؟ پس در این صورت فایده جامعه‌شناسی چیست؟ واضح است که قرار نیست جامعه‌شناسی به مثابه‌ی «فن اژدهاکشی» باشد که هر شاگرد آن، روزی استاد شود و دوباره شاگرد تربیت کند و این روند ادامه پیدا کند، اما هیچ‌وقت اژدهایی یافت نشود که نیاز به کشتن آن باشد. اما پاسخ این است که همه‌ی آن چیزها که ما از جامعه‌شناسی انتظار می‌کشیم، اعم از شناخت مشکلات واقعی جامعه و ارائه‌ی راهکار برای مسائل جامعه تنها وقتی محقق می‌شود که «چیزی به نام جامعه‌شناسی» شکل گرفته باشد، استقلالش حفظ شود و روز به روز تقویت شود. اما اگر ما نه تنها کمکی به استقلال و خودمختاری میدان جامعه‌شناسی نکرده باشیم، بلکه به انحای مختلف به تضعیف سازمانی آن بکوشیم، دیگر نمی‌توان توقع مفید بودن از آن داشت. اصرار ما تا به حال بر این بوده که دستاوردهایی که از طریق خودمختاری میدان به دست آمده است، مورد تهدید قرار نگیرد. بوردیو می‌گوید:

«در برابر این تهدید، دو استراتژی امکان‌پذیر است که کمابیش با توجه به میدان‌ها و میزان خودمختاری آن‌ها رایج هستند: از یک سو مشخص کردن دقیق مرزهای میدان و تلاش برای بازسازی نقاطی که تفکر و عمل ژورنالیستی می‌توانند از طریق آن‌ها میدان را تهدید کنند، یا بیرون آمدن از برج عاج برای تحمیل ارزش‌هایی که اقامت در آن برج به وجود آورده است. همچنین استفاده از همه امکانات موجود در میدان‌های خاص یا بیرون از آن‌ها و حتی در میدان ژورنالیستی، برای تلاش در جهت تحمیل دستاوردها و ارزش‌هایی که خودمختاری به وجودشان آورده است (بوردیو، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

منظور ما این نیست که جامعه‌شناسی به علمی «در خود» و «برای خود» تبدیل شود. بلکه از راه استقلال و خودمختاری جامعه‌شناسی می‌توانیم به آنجا برسیم که اتفاقاً قواعد و کنترل‌ها و الزامات و ارزش‌های درونی حوزه‌ی جامعه‌شناسی، یعنی آنچه از طریق همکاران و متخصصان در جامعه‌شناسی اعمال می‌شود، ناظر به حل مشکلات عملی جامعه باشد و این متفاوت است از آن‌که مشروعیت‌یابی در این حوزه از بیرون اعمال شود.

منظور ما همچنین این نیست که تا به حال «چیزی به نام جامعه‌شناسی» در ایران شکل نگرفته است. بلکه اولاً همانطور که نشان دادیم، خودمختاری و استقلال میدان جامعه‌شناسی تا به حال از سوی بازار و مدیریت و سیاست و ژورنالیسم در معرض تهدید بوده است. پس باید برای شکل گرفتن جامعه‌شناسی این تهدیدها را شناخت و با آن‌ها مقابله کرد. ثانیاً باید میان سه مفهوم رشته، گفتمان و دانش جامعه‌شناسی تمایز قائل شد. رشته جامعه‌شناسی به معنای فعالیت آموزشی است و هدف آن انتقال و ترویج علم اجتماعی است که ما این را در شکل گسترده در ایران داریم.

گفتمان جامعه‌شناسی نیز به معنای شیوه و طرز سخن گفتن ما در باب زندگی اجتماعی است که همواره در تمامی دوره‌های تاریخی وجود داشته است. دانش جامعه‌شناسی به معنای مجموعه مفاهیم و نظریه‌هایی است که درباره جامعه و ابعاد مختلف زندگی اجتماعی مطرح می‌شود که این دیدگاه‌ها باید قابلیت ارزیابی در یک چشم‌انداز جهانی را داشته باشد. بنابراین در ایران دانش اجتماعی به این معنا که توانسته باشیم ایده‌های نظری و روشی به جهان علم ارائه دهیم، نداریم.^۱

تأکید می‌کنیم که دیدگاه ما نفی حوزه‌هایی مثل برنامه‌ریزی اجتماعی و سیاستگذاری اجتماعی نیست. اینها همه حوزه‌های شکل‌گرفته‌ای در همه جای دنیا هستند. آنچه در اینجا بر روی آن تمرکز کردیم این بود که به خدمت آمدن علوم اجتماعی در عرصه‌های برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، تنها وقتی شکل درست، واقعی و مفیدی به خود می‌گیرد که علوم اجتماعی در شکل علمی، پژوهشی و آکادمیک خود کاملاً جا افتاده و قوی باشد، به شناخت درست و بجایی از جامعه رسیده باشد و آنگاه در عرصه برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری (با رعایت الزامات منطقی علمی) به کار آید. در غیر این صورت حوزه‌های برنامه‌ریزی اجتماعی و سیاستگذاری اجتماعی، شکلی فرمایشی و تحمیلی به خود می‌گیرد. ما باید این جمله‌ی معروف دورکیم^۲ را که می‌گوید «اگر پژوهش‌های ما فقط سود نظری داشته باشند بی‌ارزش‌اند و حتی یک ساعت زحمت هم نباید صرف آن‌ها کرد» را ساده‌انگارانه معنی نکنیم و آن را در همان عمقی که منظور نظر دورکیم بوده برداشت کنیم. بسیار مهم است که با دقت تمام مشکلات نظری را از مشکلات عملی جدا کنیم و به این ترتیب به جایی برسیم که مشکلات عملی را بهتر بتوانیم تجزیه و تحلیل کنیم.

آنچه در مورد خودمختاری میدان علم گفتیم، در شکل کلی خود و در سطح جامعه، یادآور آن چیزی است که به آن «تمایز ساختی و فرهنگی» می‌گویند. هر چه میزان تمایز ساختی در یک جامعه، یعنی میزان تخصصی شدن نقش‌ها بین بخش‌های نهادی اصلی و نیز در درون آن‌ها بیشتر شود، موقعیت برای پیشرفت علم مطلوب‌تر می‌شود. علاوه بر تمایز نقش، تمایز درون فرهنگی، یعنی تمایز در سیستم‌های مختلف فکری در جامعه نیز برای پیشرفت علم مطلوب است (توکل، ۱۳۸۹: ۴۹). به عنوان مثال می‌توان به فاصله داشتن میان ایده‌های علمی از ایده‌های اخلاقی اشاره کرد. این‌که به علم این فرصت داده شود، به تحلیل و تبیین بپردازد و آن را در محظورات اخلاقی برای رسیدن به حالتی ایده‌آل از هنجارها و ارزش‌ها قرار ندهیم.

در جامعه‌ای که در آن از تمایز و تجزیه خبری نیست، نقش‌های کمی برای روشنفکران تمام وقت (آن‌هایی که با ایده‌ها سر و کار دارند) وجود دارد. روند نهادی شدن علم در قرن گذشته، منجر به رسمیت یافتن ضرورت و مشروعیت نقش علمی شد. ایجاد شدن نقش علمی، به معنای اعلام استقلال برای علم است. چرا که رفته رفته استقلال و حاشیه امنیتی برای نقش‌های علمی ایجاد شد که فرصت و فراغت کافی را در اختیار دانشمندان برای پرداختن به تحقیقات بنیادی قرار داد.

اگر ما به این امر، یعنی خودمختاری جامعه‌شناسی برسیم، آنگاه بحث «بومی شدن» جامعه‌شناسی دیگر نه بحثی سیاسی و ایدئولوژیک و مخرب نیست، بلکه در یک میدان خودمختار، تبدیل به بحثی مهم و مفید و قابل بررسی خواهد شد. بنابراین طرح مشکلاتی که به صورت کلیشه‌ای برمی‌شمریم (از قبیل این‌که ما صاحب نظریات بومی نیستیم و علوم اجتماعی ما دردهای جامعه‌ی خودمان را نمی‌شناسد و نمی‌تواند آن‌ها را تحلیل کند و غیره)، در پرتو این واقعیت که جامعه‌شناسی ما تا به حال صاحب خودمختاری و استقلال نبوده، معنای تازه‌ای می‌یابد. مشکلات پیش‌گفته تا حد زیادی ناشی از این است که از بحث‌های نظری صرف استقبال نشده و به آن‌ها بها داده نشده است و جریان‌های نظریه‌پردازی و نقد شکل نگرفته است. همیشه از جامعه‌شناسان خواسته شده است که مثل یک تکنسین، جعبه ابزار خود را همراه داشته باشند و هر نهاد و هر موضوع تحقیقی که به آن‌ها داده شده، آماده به کار شوند و با پیمایش و جدول و آمار نتایج تحقیقات خود را ارائه دهند.

البته باید اشاره کنیم که در سراسر این مقاله، تأکید یک‌طرف‌های بر اهمیت خودمختاری میدان جامعه‌شناسی شده

^۱ به نقل از نعمت‌الله فاضلی، خبرگزاری دانشجو، ۱۹/۸/۱۳۹۰

است، به گونه‌ای که این خودمختاری در صورت حاصل شدن، منشاء کارکردهای مفید جامعه‌شناسی خواهد بود. باید افزود که این موضوع، تأکیدی نظری است و باعث می‌شود که در یک دور منطقی گرفتار نیاییم که در نتیجه‌ی آن خودمختاری میدان جامعه‌شناسی منوط به سودمندی آن و سودمندی آن منوط به خودمختاری باشد. اما در عمل و در جهان واقع، نمی‌توان هرگونه تلاش و تولید در میدان جامعه‌شناسی را متوقف به خودمختاری آن کرد؛ کما این که چنین تلقی از خودمختاری خود مانعی بر سر راه تحقق آن است. تحصیل خودمختاری میدان جامعه‌شناسی، در دیالکتیک نظر و عمل قابل انجام است. خودمختاری به صورت کامل و مطلق، قابل حصول (و حتی معنادار) نیست. آنچه می‌توان به آن چشم امید داشت این است که همانطور که گفتیم میدان‌های بیرونی، منطبق خود را بر جامعه‌شناسی تحمیل نکنند و آن را از اصالت نیندازند. بنابراین «خودمختاری» بیش از آن که یک نقطه مقصد باشد، یک ویژگی برای مجموعه‌ی تولیدات جامعه‌شناسی است و بحثی است که باید به صورت مداوم در جریان باشد.

در پایان باید این را افزود که صرف رفع عوامل نقض‌کننده خودمختاری یک میدان، به معنی رسیدن به خودمختاری نیست. مسئله خودمختاری میدان فقط به جدایی از سایر میدان‌ها مربوط نیست. این که در داخل میدان چقدر حلقه‌های واسطه انتقال، توزیع، و نقد وجود دارد هم در شکل‌گیری و خودمختاری یک میدان بسیار مهم است که پرداختن به آن فرصت دیگری می‌طلبد.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۸۲). حل مسئله، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۶، ۳۰۳-۳۱۸.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۷). درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم. ترجمه ناصر فکوهی، چاپ اول، تهران: انتشارات آشیان.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۹). نظریه کنش. ترجمه مرتضی مردیها، چاپ سوم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- توکل، محمد (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی علم، چاپ اول، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- جلایی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۸). نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- جمشیدیه، غلامرضا و پرستش، شهرام (۱۳۸۶). دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل بوردیو، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۰، صص ۱-۳۲.
- داوری، رضا (۱۳۸۶). درباره علم، چاپ دوم، تهران: نشر هرمس.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی.
- هال، لوییس ویلیام هلزی (۱۳۸۳). تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سروش.
- Bourdieu, Pierre (2005). The Political field, the Social field, and the Journalistic field. In Benson & Neveu (Eds.), Bourdieu and the journalistic field, 29-46. Cambridge: Polity Press.
- Maton, Karl (2005). A Question of Autonomy: Bourdieu's field Approach and Higher Education Policy, Journal of Education Policy, 20 (6) 678-704.